



با شیوع کرونا و محدودیت‌های صادرات و واردات بزرگ‌ترین کارگاه نساجی لوز در خوزستان در آستانه تعطیلی قرار گرفت. / عکس:حسین عبدالصالح، تسنیم **نورنوشت**



کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

کارگاه نساجی لوز در خوزستان

چند سال پیش که پرنس هری با مکان مارکل، بازیگر هالیوودی، ازدواج کرد، بسیاری او را نجات‌دهنده دربار انگلیس از سنت‌ها دانستند؛ اما ورق برگشته است و گفته می‌شود مصاحبه پرنس هری و همسرش مکان با اپرا وینفری حاوی افشاجاری‌های تکان‌دهنده‌ای از خاندان سلطنت انگلیس و بدرفکاری کاخ با آنهاست. هرچند ملکه و دستیاران و اعضای کاخ هیچ‌کدام به این مصاحبه قبل از پخش، دسترسی نداشته و هم‌زمان با عموم مردم آن را تماشا خواهند کرد. مقامات قول داده‌اند قضاوت خود در این‌باره را حفظ کرده و در صورت افشاجاری، روز دوشنبه برای دادن پاسخ عمومی تصمیم بگیرند. این گفت‌وگو با اپرا وینفری در روز جهانی زن انجام می‌شود و شبکه CBS به اپرا وینفری برای مصاحبه جنجالی با پرنس هری و مکان ۹ میلیون دلار پرداخت کرده است. اولین مصاحبه با این دو یکشنبه‌شب پخش خواهد شد. دوشنبه

نیز در برخی شبکه‌های انگلیس پخش خواهد شد. در واقع این گفت‌وگو در راستای جنگی است که این عروس آمریکایی آغاز کرده است. به گزارش بی‌بی‌سی هفته پیش پس از آگهی این مصاحبه، روزنامه تایمز چاپ لندن ادعا کرد که مکان مارکل بابت دورانی که نقش اعضای ارشد خاندان سلطنتی را داشته، با یک شکایت درباره بدرفکاری در ابتدای ازدواجش و زندگی در کاخ کنزینگتون روبه‌رو است. او دو نفر را بیرون انداخته و یک نفر را تحقیر کرده است. هرچند مکان در جوابیه‌ای که داده است، این اتهام را رد کرده و گفته است: «دوشس از این جمله اخیر که در واقع به شخصیت او شده، منساف و ناراحت است، به‌ویژه آنکه خود او کسی بوده که هدف بدرفکاری قرار گرفته است و خود را عمیقاً متعهد به حمایت از کسانی می‌داند که چنین درد و ضربه‌ای را تجربه می‌کنند.» از سوی دیگر کاخ سلطنتی هم خبر داده این موارد را که پیش‌تر قرار

نیز در برخی شبکه‌های انگلیس پخش خواهد شد. در واقع این گفت‌وگو در راستای جنگی است که این عروس آمریکایی آغاز کرده است. به گزارش بی‌بی‌سی هفته پیش پس از آگهی این مصاحبه، روزنامه تایمز چاپ لندن ادعا کرد که مکان مارکل بابت دورانی که نقش اعضای ارشد خاندان سلطنتی را داشته، با یک شکایت درباره بدرفکاری در ابتدای ازدواجش و زندگی در کاخ کنزینگتون روبه‌رو است. او دو نفر را بیرون انداخته و یک نفر را تحقیر کرده است. هرچند مکان در جوابیه‌ای که داده است، این اتهام را رد کرده و گفته است: «دوشس از این جمله اخیر که در واقع به شخصیت او شده، منساف و ناراحت است، به‌ویژه آنکه خود او کسی بوده که هدف بدرفکاری قرار گرفته است و خود را عمیقاً متعهد به حمایت از کسانی می‌داند که چنین درد و ضربه‌ای را تجربه می‌کنند.» از سوی دیگر کاخ سلطنتی هم خبر داده این موارد را که پیش‌تر قرار

از گذشته باشکوه دینی دوهزارساله می‌گوید و فرانسیس از دره‌ها و زخم‌های جامعه امروز که کلیسا نه‌تنها به آن پشت، بلکه به آن نمک پاشیده است. بندیکت با چهره زرد و روحی سرد از ضرورت محافظه‌کاری و احتراز از دشمن به‌کمین‌نشسته می‌گوید و فرانسیس با چهره‌ای آرام و خندان، شجاعانه از امید به نسل جوان و اصلاحات بندیکت با نگرانی از توطئه دشمنان در جدایی مؤمنان، حفظ شرایط موجود را شرط پاسداری از ساختار ارزش‌ها و آرمان‌ها می‌داند و فرانسیس تنهایی و یکنایی را فقط لایق خاندونی می‌داند و لذت واقعی را در بندگی و عشق به خدا و خدمت به مردم می‌داند.

فرانسیس عاشق‌شدن در دنیای خاکی را از نشانه‌ها، زیبایی و لطف خدا می‌داند و معتقد است که می‌توان با آهنگ آسمانی در میان مردمان رقصید و حتی در زمان سیگارکشیدن هم با خدا مناجات کرد و با او بود. به غوطه‌ورشدن در تفاوت این دو دیدگاه، کارگردان عملاً تفاوت دو بینش یا بهتر است بگویم دو پارادایم حاکمان دینی را در دنیای امروز نشان می‌دهد. اما در نهایت قبول هر دو پاپ بر‌پندرش تقلایت و قبول واقعیت‌های عینی دنیای واقعی (خارج از ذهن) است که آنها را پس از یک جدال طولانی، به پندیش یک تغییر تاریخ‌ساز وامی‌دارد؛ واقعیات تلخی همچون کاهش فراینده تعداد بیرون نه‌تنها واتیکان و عبادت‌کنندگان کلیسا، بلکه تعداد مؤمنان و معتقدان به خدا در سراسر جهان. جدال خاموش بین دو پاپ و نتیجه آن، به منزله تسلیم یا غلبه مدرنیته بر سنت نیست، بلکه قبول خرد و عقلانیت به‌عنوان داور نهایی از سوی هر دو آنها و تسلیم نهاد واتیکان و اعتراف بر اصالت واقعیات خارج از ذهن بر باورهایی است که تحت لوای تقدس و به نام ارزش‌های سنتنی در ذهن و ساختارهای نهادی واتیکان رسوب کرده‌اند. جدالی که در انتها، کاردینال‌ها و «واتیکان سنتی» هم می‌پذیرد که نمی‌توان «کاتولیک‌تر از پاپ فرانسویس بود» و باید به‌جای افتخار بر میراث باشکوه و سربه‌فلک‌کشیده واتیکان، خشت‌های دیوارهای چندهزارساله آن را برکشید و از آن پلی برای ارتباط با محرومان و دیدن واقعیات و ارتباط دوسویه با نه‌فقط مؤمنان، بلکه احاد مردم ساخت.

«پاپ فرانسیس» در دیالوگی، به‌صراحت به بندیکت

بوده بررسی نکند، مورد توجه قرار می‌دهد. کاخ باکینگهام که مسئولیت استخدام کارکنان و خدمه خاندان سلطنتی را دارد، در واکنش به این خبر اعلام کرد: «سال‌هاست که در صحرها و کاخ‌های سلطنتی مقررات حفظ احترام و شان محیط کار اجرا می‌شود و هیچ‌گونه بدرفکاری و قلدری در فضای کار تحمل نمی‌شود و نخواهد شد.» قرار است از کارمندان این بانک به طور محرمانه درباره مکان سؤال شود. پیش‌ازاین شاهزاده هری یکی از دلایل کناره‌گیری از نقش خود در خاندان سلطنتی را حفظ خانواده خود از فشار رسانه‌ها بیان کرده بود. ماه گذشته، این زوج اعلام کردند که دیگر به سمت‌های خود به‌عنوان اعضای ارشد خاندان سلطنتی باز نخواهند گشت. هرچند مکان مارکل این روزها در صدر اخبار قرار دارد، هم به خاطر گوشواره‌ای که می‌گوبند بن‌سلمان به او هدیه داده و هم جنگی که برپا کرده است.

می‌گوید دینی که با گذشته ازدواج کند، در دنیای جدید بیسوه می‌ماند؛ شاید کنایه وی در این تمثیل نه‌تنها به بیوه‌شدن دین، بلکه به بیتیم‌شدن بیش از یک میلیارد کاتولیک دیندار جهان است. اما پیش‌شرط این استدلال، پندیش عقلانیت و مصلحت‌محی است و دیالوگ دوسویه هر دو پاپ بود؛ توافقی که در نهایت هر دو می‌پذیرند برای احترام به حقیقت می‌توان بدون نوشیدن «جام شوکران»، تسلیم واقعیت شد، ولی برای اصلاح آن تلاش کرد. این جدال دوساله آزمونی سخت و دردناک برای مکتب و نهاد سنتی واتیکان بود که نهایت آن را به دشواری از سر گذراند. اما مهم‌تر آنکه این مواجهه درسی برای همه محافظه‌کاران و اصلاح‌طلبان دینی جهان بود که چگونه با تمسک بر عقلانیت و قبول واقعیات می‌توان با کمترین هزینه برای خود و بیرون به نتیجه رسید.

همیشه در مواجهه دو کانون رقابت این اصطلاح را شنیده بودم که «دو درویش در گلبومی بخسبند و دو ملک در اقلیمی تنگجند»؛ اما هر دو پاپ سناریوی جدیدی در تاریخ واتیکان برای مواجهه با نظم جدید ابداع کردند؛ قبول واقعیت‌ها در قالب نظم نوین، بدون مرگ سنت‌ها؛ از طریق معرفی سنتی نوآورانه. این نوآوری ناباورانه بود که نشان داد نباید ضرورتاً مرگ سرنوشت کلیسای واتیکان را رقم بزند و می‌توان از طریق استعغای صلح‌آمیز و حضور «دو پاپ زنده در یک زمان»، شیوه‌ای برای ادامه حیات نگرشی دیگر در دینداری کاتولیک را انتخاب کرد. اما امکان این پرسش وجود دارد که تا چه زمان کاتولیک‌تر از پاپ‌ها به عقلانیت پایبند بوده و روند اصلاحات پاپ فرانسویس را تحمل خواهند کرد؟! اینکار دولت عراق و پیش‌دستی پاپ فرانسویس در سفر تاریخ‌ساز وی به کشور همسایه، عراق، با اکثریت مسلمان شیعه، شاید پیامی جدید و تاریخی برای سیاست‌مداران منطقه به همراه داشته باشد. ارتباط تنگاتنگ و همکاری تاریخی واتیکان با دربار صفویان علی‌رغم فاصله ایدئولوژیک و جغرافیایی آنها در زمان مواجهه با دشمن مقتدر و مشترک (دولت عثمانی) و توان بالقوه اصلاحات در هر دو مذهب، نه‌تنها می‌تواند یک فرصت تاریخی برای نزدیکی بیرون دو دین ابراهیمی باشد، بلکه مریزندی با دشمن مشترک و تقویت مشترکات می‌تواند از سوی رهبران این دو مکتب زمینه‌ساز صلح پایدار در منطقه بحران‌زده ما باشد.

مغز اجتماعی- ۱۵۵

هفته آگاهی از مغز

مغز نیز بیشتر معطوف به تصمیم‌گیری‌های مغزی در زمینه اقتصادی می‌شد و اینکه چگونه مغز اجتماعی افراد در زمینه سنجش سود و زیان در بازار سرمایه کار می‌کند؛ اما به‌تدریج در پژوهش‌ها روشن شد که کار مغز ما از ابتدا اجتماعی است و بخشی در مغز نداریم که در

کار اجتماعی دخالت نداشته باشد. به عبارت واضح‌تر مغز ما نمی‌تواند به‌تنهایی کار بکند و از ابتدا به تعاملات بیناجسمانی و بیناسوسه‌های نیاز دارد؛ بنابراین مغز ما از بیخ و بن اجتماعی است. البته این اتفاق عجیبی در عالم جانداران در کره خاکی نیست، گویا زیستن جمعی، راز بقای موجودات از ابتدای پوشیده‌شدن پوسته زمین با باکتری‌های تک‌سلولی در چهار میلیارد سال قبل بوده است و جمعی‌زیستی در گونه‌های مختلف جانداران پرسولولی بدون مغز نیز دیده می‌شود. با بروز اشکال اولیه سلسله اعصاب در جانوران دریایی در حدود ۶۰۰ میلیون سال پیش، ابتدا برای تغذیه و سپس برای هدایت حرکت و کنش‌های منسجم در محیط شروع شده است؛ اما ۴۸۰ میلیون سال پیش مغز کوچک حشرات انسجام و سازماندهی بیشتری پیدا کرده و عده‌ای در دانشمندان را متقاعد کرده که شاید تشکیلات مغزی حشرات برای رسیدن به احساس ناآگاه اولیه برای بروز نوعی عاملیت و سوژگی اولیه در ناوگانی فضایی، کافی باشد. البته در مغز بزرگ‌تر پستانداران، تشکیلات وسیع‌تری شکل گرفته است و قشر خاکستری مخ توسعه یافت. مهم است بدانیم با رشد تشکیلات جدید، تشکیلات اولیه مغزی نیز مفصل‌تر و قوی‌تر شدند. به‌عنوان مثال اینسولا، قشر خاکستری اولیه، به صورت جزیره‌ای در شکاف عمیق گیجگاهی پیشانی، در انسان چندین برابر بزرگ‌تر از گونه‌های نزدیک به گونه انسانی است. فراموش نکنیم که ما فقط یک مغز در کاسه سر خودمان نداریم که بنا به باور غلط جهان بیرون را بازنمایی می‌کند؛ بلکه ما مغز دومی هم در شکم خود داریم که تشکیلات نورونی آن از نخاع هم بیشتر است و آن هم مغز احتشایی یا شکمی است که ۹۰ درصد سرونوتین برای بالابردن سطح خلقنی در مغز ما را می‌سازد؛ بنابراین موضوع مهم دیگری که در هفته مغز به آن بی‌توجهی شده است، موضوع بدن‌مندبودن شناخت است. آیا می‌توان کار مغز را به صورت عضوی جداگانه از بدن معرفی کرد؟

ظاهراً مدت‌ها در علوم شناختی تلاش تقلیل‌گرایانه‌ای رواج داشته تا از طریق نقشه‌برداری از مدارهای مغزی و ربط آن به بازنمایی و پردازش اطلاعات و استفاده از مدل‌های ناقص به نحوه کارکرد مغز پرداخته شود؛ ولی باید دید آیا مغز و ذهن را جدا از بدن می‌توان شناخت؟ پژوهش‌های جدید خلاف آن را نشان می‌دهد. به‌همین‌دلیل در همه دنیا نهضت جدیدی در علوم شناختی شکل گرفته که در آن این مغز است که در خدمت بدن است تا بدن در تعامل با محیط (طبیعی- اجتماعی- فرهنگی)، ذهن و مراتب مختلف آن را بسازد. دراین‌میان نقش مغز، میانجیگری و انسجام‌بخشی به جای بازنمایی و پردازش اطلاعات است. مغز ما در طول تجربیات زندگی به ساختارهای عصبی دست پیدا می‌کند تا بتواند با دنیای بیرون به تعامل سازنده برسد. و در این راستا مغز نقش مهم و محوری دارد تا با بدن ما را در تماس با محیط اجتماعی و فرهنگی قرار دهد و ظرفیت‌های بیشتری برای تصمیم‌گیری‌های کارساز و خلاق جمعی به وجود آورد. جهان اجتماعی ما از دوران جنینی در ارتباط بیناجسمانی با مادر شروع می‌شود و به‌تدریج روابط بینافردی و بیناسوسه‌های پس از تولد و رشد اولیه شکل می‌گیرد و رابطه بین اول و دوم شخص به‌طور ناآگاهانه و پنهان پایه تحولات و پیدایش منظر اول و سوم شخص آگاهانه می‌شود؛ بنابراین شکاف دگارتی بین ذهن (منظر اول شخص) و فیزیک و بدن مغز (منظر سوم شخص) با وجود اهمیت بنیادین وجود روابط بیناجسمانی و بیناسوسه‌های در تکوین ذهن، از میان برداشته می‌شود.



نویسندگان آن را بر عهده دارد.

مغز نیز بیشتر معطوف به تصمیم‌گیری‌های مغزی در زمینه اقتصادی می‌شد و اینکه چگونه مغز اجتماعی افراد در زمینه سنجش سود و زیان در بازار سرمایه کار می‌کند؛ اما به‌تدریج در پژوهش‌ها روشن شد که کار مغز ما از ابتدا اجتماعی است و بخشی در مغز نداریم که در

کار اجتماعی دخالت نداشته باشد. به عبارت واضح‌تر مغز ما نمی‌تواند به‌تنهایی کار بکند و از ابتدا به تعاملات بیناجسمانی و بیناسوسه‌های نیاز دارد؛ بنابراین مغز ما از بیخ و بن اجتماعی است. البته این اتفاق عجیبی در عالم جانداران در کره خاکی نیست، گویا زیستن جمعی، راز بقای موجودات از ابتدای پوشیده‌شدن پوسته زمین با باکتری‌های تک‌سلولی در چهار میلیارد سال قبل بوده است و جمعی‌زیستی در گونه‌های مختلف جانداران پرسولولی بدون مغز نیز دیده می‌شود. با بروز اشکال اولیه سلسله اعصاب در جانوران دریایی در حدود ۶۰۰ میلیون سال پیش، ابتدا برای تغذیه و سپس برای هدایت حرکت و کنش‌های منسجم در محیط شروع شده است؛ اما ۴۸۰ میلیون سال پیش مغز کوچک حشرات انسجام و سازماندهی بیشتری پیدا کرده و عده‌ای در دانشمندان را متقاعد کرده که شاید تشکیلات مغزی حشرات برای رسیدن به احساس ناآگاه اولیه برای بروز نوعی عاملیت و سوژگی اولیه در ناوگانی فضایی، کافی باشد. البته در مغز بزرگ‌تر پستانداران، تشکیلات وسیع‌تری شکل گرفته است و قشر خاکستری مخ توسعه یافت. مهم است بدانیم با رشد تشکیلات جدید، تشکیلات اولیه مغزی نیز مفصل‌تر و قوی‌تر شدند. به‌عنوان مثال اینسولا، قشر خاکستری اولیه، به صورت جزیره‌ای در شکاف عمیق گیجگاهی پیشانی، در انسان چندین برابر بزرگ‌تر از گونه‌های نزدیک به گونه انسانی است. فراموش نکنیم که ما فقط یک مغز در کاسه سر خودمان نداریم که بنا به باور غلط جهان بیرون را بازنمایی می‌کند؛ بلکه ما مغز دومی هم در شکم خود داریم که تشکیلات نورونی آن از نخاع هم بیشتر است و آن هم مغز احتشایی یا شکمی است که ۹۰ درصد سرونوتین برای بالابردن سطح خلقنی در مغز ما را می‌سازد؛ بنابراین موضوع مهم دیگری که در هفته مغز به آن بی‌توجهی شده است، موضوع بدن‌مندبودن شناخت است. آیا می‌توان کار مغز را به صورت عضوی جداگانه از بدن معرفی کرد؟

ظاهراً مدت‌ها در علوم شناختی تلاش تقلیل‌گرایانه‌ای رواج داشته تا از طریق نقشه‌برداری از مدارهای مغزی و ربط آن به بازنمایی و پردازش اطلاعات و استفاده از مدل‌های ناقص به نحوه کارکرد مغز پرداخته شود؛ ولی باید دید آیا مغز و ذهن را جدا از بدن می‌توان شناخت؟ پژوهش‌های جدید خلاف آن را نشان می‌دهد. به‌همین‌دلیل در همه دنیا نهضت جدیدی در علوم شناختی شکل گرفته که در آن این مغز است که در خدمت بدن است تا بدن در تعامل با محیط (طبیعی- اجتماعی- فرهنگی)، ذهن و مراتب مختلف آن را بسازد. دراین‌میان نقش مغز، میانجیگری و انسجام‌بخشی به جای بازنمایی و پردازش اطلاعات است. مغز ما در طول تجربیات زندگی به ساختارهای عصبی دست پیدا می‌کند تا بتواند با دنیای بیرون به تعامل سازنده برسد. و در این راستا مغز نقش مهم و محوری دارد تا با بدن ما را در تماس با محیط اجتماعی و فرهنگی قرار دهد و ظرفیت‌های بیشتری برای تصمیم‌گیری‌های کارساز و خلاق جمعی به وجود آورد. جهان اجتماعی ما از دوران جنینی در ارتباط بیناجسمانی با مادر شروع می‌شود و به‌تدریج روابط بینافردی و بیناسوسه‌های پس از تولد و رشد اولیه شکل می‌گیرد و رابطه بین اول و دوم شخص به‌طور ناآگاهانه و پنهان پایه تحولات و پیدایش منظر اول و سوم شخص آگاهانه می‌شود؛ بنابراین شکاف دگارتی بین ذهن (منظر اول شخص) و فیزیک و بدن مغز (منظر سوم شخص) با وجود اهمیت بنیادین وجود روابط بیناجسمانی و بیناسوسه‌های در تکوین ذهن، از میان برداشته می‌شود.

مغز نیز بیشتر معطوف به تصمیم‌گیری‌های مغزی در زمینه اقتصادی می‌شد و اینکه چگونه مغز اجتماعی افراد در زمینه سنجش سود و زیان در بازار سرمایه کار می‌کند؛ اما به‌تدریج در پژوهش‌ها روشن شد که کار مغز ما از ابتدا اجتماعی است و بخشی در مغز نداریم که در

کار اجتماعی دخالت نداشته باشد. به عبارت واضح‌تر مغز ما نمی‌تواند به‌تنهایی کار بکند و از ابتدا به تعاملات بیناجسمانی و بیناسوسه‌های نیاز دارد؛ بنابراین مغز ما از بیخ و بن اجتماعی است. البته این اتفاق عجیبی در عالم جانداران در کره خاکی نیست، گویا زیستن جمعی، راز بقای موجودات از ابتدای پوشیده‌شدن پوسته زمین با باکتری‌های تک‌سلولی در چهار میلیارد سال قبل بوده است و جمعی‌زیستی در گونه‌های مختلف جانداران پرسولولی بدون مغز نیز دیده می‌شود. با بروز اشکال اولیه سلسله اعصاب در جانوران دریایی در حدود ۶۰۰ میلیون سال پیش، ابتدا برای تغذیه و سپس برای هدایت حرکت و کنش‌های منسجم در محیط شروع شده است؛ اما ۴۸۰ میلیون سال پیش مغز کوچک حشرات انسجام و سازماندهی بیشتری پیدا کرده و عده‌ای در دانشمندان را متقاعد کرده که شاید تشکیلات مغزی حشرات برای رسیدن به احساس ناآگاه اولیه برای بروز نوعی عاملیت و سوژگی اولیه در ناوگانی فضایی، کافی باشد. البته در مغز بزرگ‌تر پستانداران، تشکیلات وسیع‌تری شکل گرفته است و قشر خاکستری مخ توسعه یافت. مهم است بدانیم با رشد تشکیلات جدید، تشکیلات اولیه مغزی نیز مفصل‌تر و قوی‌تر شدند. به‌عنوان مثال اینسولا، قشر خاکستری اولیه، به صورت جزیره‌ای در شکاف عمیق گیجگاهی پیشانی، در انسان چندین برابر بزرگ‌تر از گونه‌های نزدیک به گونه انسانی است. فراموش نکنیم که ما فقط یک مغز در کاسه سر خودمان نداریم که بنا به باور غلط جهان بیرون را بازنمایی می‌کند؛ بلکه ما مغز دومی هم در شکم خود داریم که تشکیلات نورونی آن از نخاع هم بیشتر است و آن هم مغز احتشایی یا شکمی است که ۹۰ درصد سرونوتین برای بالابردن سطح خلقنی در مغز ما را می‌سازد؛ بنابراین موضوع مهم دیگری که در هفته مغز به آن بی‌توجهی شده است، موضوع بدن‌مندبودن شناخت است. آیا می‌توان کار مغز را به صورت عضوی جداگانه از بدن معرفی کرد؟

ظاهراً مدت‌ها در علوم شناختی تلاش تقلیل‌گرایانه‌ای رواج داشته تا از طریق نقشه‌برداری از مدارهای مغزی و ربط آن به بازنمایی و پردازش اطلاعات و استفاده از مدل‌های ناقص به نحوه کارکرد مغز پرداخته شود؛ ولی باید دید آیا مغز و ذهن را جدا از بدن می‌توان شناخت؟ پژوهش‌های جدید خلاف آن را نشان می‌دهد. به‌همین‌دلیل در همه دنیا نهضت جدیدی در علوم شناختی شکل گرفته که در آن این مغز است که در خدمت بدن است تا بدن در تعامل با محیط (طبیعی- اجتماعی- فرهنگی)، ذهن و مراتب مختلف آن را بسازد. دراین‌میان نقش مغز، میانجیگری و انسجام‌بخشی به جای بازنمایی و پردازش اطلاعات است. مغز ما در طول تجربیات زندگی به ساختارهای عصبی دست پیدا می‌کند تا بتواند با دنیای بیرون به تعامل سازنده برسد. و در این راستا مغز نقش مهم و محوری دارد تا با بدن ما را در تماس با محیط اجتماعی و فرهنگی قرار دهد و ظرفیت‌های بیشتری برای تصمیم‌گیری‌های کارساز و خلاق جمعی به وجود آورد. جهان اجتماعی ما از دوران جنینی در ارتباط بیناجسمانی با مادر شروع می‌شود و به‌تدریج روابط بینافردی و بیناسوسه‌های پس از تولد و رشد اولیه شکل می‌گیرد و رابطه بین اول و دوم شخص به‌طور ناآگاهانه و پنهان پایه تحولات و پیدایش منظر اول و سوم شخص آگاهانه می‌شود؛ بنابراین شکاف دگارتی بین ذهن (منظر اول شخص) و فیزیک و بدن مغز (منظر سوم شخص) با وجود اهمیت بنیادین وجود روابط بیناجسمانی و بیناسوسه‌های در تکوین ذهن، از میان برداشته می‌شود.

مغز نیز بیشتر معطوف به تصمیم‌گیری‌های مغزی در زمینه اقتصادی می‌شد و اینکه چگونه مغز اجتماعی افراد در زمینه سنجش سود و زیان در بازار سرمایه کار می‌کند؛ اما به‌تدریج در پژوهش‌ها روشن شد که کار مغز ما از ابتدا اجتماعی است و بخشی در مغز نداریم که در

کار اجتماعی دخالت نداشته باشد. به عبارت واضح‌تر مغز ما نمی‌تواند به‌تنهایی کار بکند و از ابتدا به تعاملات بیناجسمانی و بیناسوسه‌های نیاز دارد؛ بنابراین مغز ما از بیخ و بن اجتماعی است. البته این اتفاق عجیبی در عالم جانداران در کره خاکی نیست، گویا زیستن جمعی، راز بقای موجودات از ابتدای پوشیده‌شدن پوسته زمین با باکتری‌های تک‌سلولی در چهار میلیارد سال قبل بوده است و جمعی‌زیستی در گونه‌های مختلف جانداران پرسولولی بدون مغز نیز دیده می‌شود. با بروز اشکال اولیه سلسله اعصاب در جانوران دریایی در حدود ۶۰۰ میلیون سال پیش، ابتدا برای تغذیه و سپس برای هدایت حرکت و کنش‌های منسجم در محیط شروع شده است؛ اما ۴۸۰ میلیون سال پیش مغز کوچک حشرات انسجام و سازماندهی بیشتری پیدا کرده و عده‌ای در دانشمندان را متقاعد کرده که شاید تشکیلات مغزی حشرات برای رسیدن به احساس ناآگاه اولیه برای بروز نوعی عاملیت و سوژگی اولیه در ناوگانی فضایی، کافی باشد. البته در مغز بزرگ‌تر پستانداران، تشکیلات وسیع‌تری شکل گرفته است و قشر خاکستری مخ توسعه یافت. مهم است بدانیم با رشد تشکیلات جدید، تشکیلات اولیه مغزی نیز مفصل‌تر و قوی‌تر شدند. به‌عنوان مثال اینسولا، قشر خاکستری اولیه، به صورت جزیره‌ای در شکاف عمیق گیجگاهی پیشانی، در انسان چندین برابر بزرگ‌تر از گونه‌های نزدیک به گونه انسانی است. فراموش نکنیم که ما فقط یک مغز در کاسه سر خودمان نداریم که بنا به باور غلط جهان بیرون را بازنمایی می‌کند؛ بلکه ما مغز دومی هم در شکم خود داریم که تشکیلات نورونی آن از نخاع هم بیشتر است و آن هم مغز احتشایی یا شکمی است که ۹۰ درصد سرونوتین برای بالابردن سطح خلقنی در مغز ما را می‌سازد؛ بنابراین موضوع مهم دیگری که در هفته مغز به آن بی‌توجهی شده است، موضوع بدن‌مندبودن شناخت است. آیا می‌توان کار مغز را به صورت عضوی جداگانه از بدن معرفی کرد؟

ظاهراً مدت‌ها در علوم شناختی تلاش تقلیل‌گرایانه‌ای رواج داشته تا از طریق نقشه‌برداری از مدارهای مغزی و ربط آن به بازنمایی و پردازش اطلاعات و استفاده از مدل‌های ناقص به نحوه کارکرد مغز پرداخته شود؛ ولی باید دید آیا مغز و ذهن را جدا از بدن می‌توان شناخت؟ پژوهش‌های جدید خلاف آن را نشان می‌دهد. به‌همین‌دلیل در همه دنیا نهضت جدیدی در علوم شناختی شکل گرفته که در آن این مغز است که در خدمت بدن است تا بدن در تعامل با محیط (طبیعی- اجتماعی- فرهنگی)، ذهن و مراتب مختلف آن را بسازد. دراین‌میان نقش مغز، میانجیگری و انسجام‌بخشی به جای بازنمایی و پردازش اطلاعات است. مغز ما در طول تجربیات زندگی به ساختارهای عصبی دست پیدا می‌کند تا بتواند با دنیای بیرون به تعامل سازنده برسد. و در این راستا مغز نقش مهم و محوری دارد تا با بدن ما را در تماس با محیط اجتماعی و فرهنگی قرار دهد و ظرفیت‌های بیشتری برای تصمیم‌گیری‌های کارساز و خلاق جمعی به وجود آورد. جهان اجتماعی ما از دوران جنینی در ارتباط بیناجسمانی با مادر شروع می‌شود و به‌تدریج روابط بینافردی و بیناسوسه‌های پس از تولد و رشد اولیه شکل می‌گیرد و رابطه بین اول و دوم شخص به‌طور ناآگاهانه و پنهان پایه تحولات و پیدایش منظر اول و سوم شخص آگاهانه می‌شود؛ بنابراین شکاف دگارتی بین ذهن (منظر اول شخص) و فیزیک و بدن مغز (منظر سوم شخص) با وجود اهمیت بنیادین وجود روابط بیناجسمانی و بیناسوسه‌های در تکوین ذهن، از میان برداشته می‌شود.

مغز نیز بیشتر معطوف به تصمیم‌گیری‌های مغزی در زمینه اقتصادی می‌شد و اینکه چگونه مغز اجتماعی افراد در زمینه سنجش سود و زیان در بازار سرمایه کار می‌کند؛ اما به‌تدریج در پژوهش‌ها روشن شد که کار مغز ما از ابتدا اجتماعی است و بخشی در مغز نداریم که در

کار اجتماعی دخالت نداشته باشد. به عبارت واضح‌تر مغز ما نمی‌تواند به‌تنهایی کار بکند و از ابتدا به تعاملات بیناجسمانی و بیناسوسه‌های نیاز دارد؛ بنابراین مغز ما از بیخ و بن اجتماعی است. البته این اتفاق عجیبی در عالم جانداران در کره خاکی نیست، گویا زیستن جمعی، راز بقای موجودات از ابتدای پوشیده‌شدن پوسته زمین با باکتری‌های تک‌سلولی در چهار میلیارد سال قبل بوده است و جمعی‌زیستی در گونه‌های مختلف جانداران پرسولولی بدون مغز نیز دیده می‌شود. با بروز اشکال اولیه سلسله اعصاب در جانوران دریایی در حدود ۶۰۰ میلیون سال پیش، ابتدا برای تغذیه و سپس برای هدایت حرکت و کنش‌های منسجم در محیط شروع شده است؛ اما ۴۸۰ میلیون سال پیش مغز کوچک حشرات انسجام و سازماندهی بیشتری پیدا کرده و عده‌ای در دانشمندان را متقاعد کرده که شاید تشکیلات مغزی حشرات برای رسیدن به احساس ناآگاه اولیه برای بروز نوعی عاملیت و سوژگی اولیه در ناوگانی فضایی، کافی باشد. البته در مغز بزرگ‌تر پستانداران، تشکیلات وسیع‌تری شکل گرفته است و قشر خاکستری مخ توسعه یافت. مهم است بدانیم با رشد تشکیلات جدید، تشکیلات اولیه مغزی نیز مفصل‌تر و قوی‌تر شدند. به‌عنوان مثال اینسولا، قشر خاکستری اولیه، به صورت جزیره‌ای در شکاف عمیق گیجگاهی پیشانی، در انسان چندین برابر بزرگ‌تر از گونه‌های نزدیک به گونه انسانی است. فراموش نکنیم که ما فقط یک مغز در کاسه سر خودمان نداریم که بنا به باور غلط جهان بیرون را بازنمایی می‌کند؛ بلکه ما مغز دومی هم در شکم خود داریم که تشکیلات نورونی آن از نخاع هم بیشتر است و آن هم مغز احتشایی یا شکمی است که ۹۰ درصد سرونوتین برای بالابردن سطح خلقنی در مغز ما را می‌سازد؛ بنابراین موضوع مهم دیگری که در هفته مغز به آن بی‌توجهی شده است، موضوع بدن‌مندبودن شناخت است. آیا می‌توان کار مغز را به صورت عضوی جداگانه از بدن معرفی کرد؟

ظاهراً مدت‌ها در علوم شناختی تلاش تقلیل‌گرایانه‌ای رواج داشته تا از طریق نقشه‌برداری از مدارهای مغزی و ربط آن به بازنمایی و پردازش اطلاعات و استفاده از مدل‌های ناقص به نحوه کارکرد مغز پرداخته شود؛ ولی باید دید آیا مغز و ذهن را جدا از بدن می‌توان شناخت؟ پژوهش‌های جدید خلاف آن را نشان می‌دهد. به‌همین‌دلیل در همه دنیا نهضت جدیدی در علوم شناختی شکل گرفته که در آن این مغز است که در خدمت بدن است تا بدن در تعامل با محیط (طبیعی- اجتماعی- فرهنگی)، ذهن و مراتب مختلف آن را بسازد. دراین‌میان نقش مغز، میانجیگری و انسجام‌بخشی به جای بازنمایی و پردازش اطلاعات است. مغز ما در طول تجربیات زندگی به ساختارهای عصبی دست پیدا می‌کند تا بتواند با دنیای بیرون به تعامل سازنده برسد. و در این راستا مغز نقش مهم و محوری دارد تا با بدن ما را در تماس با محیط اجتماعی و فرهنگی قرار دهد و ظرفیت‌های بیشتری برای تصمیم‌گیری‌های کارساز و خلاق جمعی به وجود آورد. جهان اجتماعی ما از دوران جنینی در ارتباط بیناجسمانی با مادر شروع می‌شود و به‌تدریج روابط بینافردی و بیناسوسه‌های پس از تولد و رشد اولیه شکل می‌گیرد و رابطه بین اول و دوم شخص به‌طور ناآگاهانه و پنهان پایه تحولات و پیدایش منظر اول و سوم شخص آگاهانه می‌شود؛ بنابراین شکاف دگارتی بین ذهن (منظر اول شخص) و فیزیک و بدن مغز (منظر سوم شخص) با وجود اهمیت بنیادین وجود روابط بیناجسمانی و بیناسوسه‌های در تکوین ذهن، از میان برداشته می‌شود.

مغز نیز بیشتر معطوف به تصمیم‌گیری‌های مغزی در زمینه اقتصادی می‌شد و اینکه چگونه مغز اجتماعی افراد در زمینه سنجش سود و زیان در بازار سرمایه کار می‌کند؛ اما به‌تدریج در پژوهش‌ها روشن شد که کار مغز ما از ابتدا اجتماعی است و بخشی در مغز نداریم که در

کار اجتماعی دخالت نداشته باشد. به عبارت واضح‌تر مغز ما نمی‌تواند به‌تنهایی کار بکند و از ابتدا به تعاملات بیناجسمانی و بیناسوسه‌های نیاز دارد؛ بنابراین مغز ما از بیخ و بن اجتماعی است. البته این اتفاق عجیبی در عالم جانداران در کره خاکی نیست، گویا زیستن جمعی، راز بقای موجودات از ابتدای پوشیده‌شدن پوسته زمین با باکتری‌های تک‌سلولی در چهار میلیارد سال قبل بوده است و جمعی‌زیستی در گونه‌های مختلف جانداران پرسولولی بدون مغز نیز دیده می‌شود. با بروز اشکال اولیه سلسله اعصاب در جانوران دریایی در حدود ۶۰۰ میلیون سال پیش، ابتدا برای تغذیه و سپس برای هدایت حرکت و کنش‌های منسجم در محیط شروع شده است؛ اما ۴۸۰ میلیون سال پیش مغز کوچک حشرات انسجام و سازماندهی بیشتری پیدا کرده و عده‌ای در دانشمندان را متقاعد کرده که شاید تشکیلات مغزی حشرات برای رسیدن به